

تحلیل داستانی و روان‌شناسی شش شخصیت از دوره پهلوانی شاهنامه

مهناز جعفریه^۱

فروزنده عدالت‌کاشی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹

مقاله پژوهشی

چکیده

بررسی ظاهر، صفات، اعمال، رفتار، افکار، هیجانات و انگیزه‌های یک شخصیت، به‌تنهایی و یا در تعامل با دیگران، از مباحث شخصیت‌پردازی در ادبیات و روان‌شناسی داستان است که با شناخت آن‌ها می‌توان گفت که یک نویسنده تا چه حد در پرداخت و واقعی جلوه‌دادن شخصیت داستانی‌اش موفق بوده‌است. در این مقاله چند شخصیت شاهنامه از جنبه‌های داستانی (ادبی و روان‌شناسی)؛ مانند جامع و ساده‌بودن، ایستا و پویا بودن (تحول)، ساختار و بافت، صفات، انحصارطلبی بودن یا جمعی‌بودن، اخلاق و نوع‌دوست بودن و احساسات دیگری چون تحقیرشدگی، اضطرابی و غیره مورد تحلیل قرار گرفته‌اند تا میزان دقت و مهارت فردوسی در شخصیت‌پردازی مشخص شود. نتایج به‌دست‌آمده حاکی از توجه بسیار فردوسی در واقعی نشان‌دادن رفتار و افکار شخصیت‌هاست؛ تا آنجا که طبیعی‌ترین عملکردها از هر شخصیت، در هر موقعیت دیده می‌شود. در این تحقیق، شخصیت‌پردازی ادبی و عملکرد شخصیت‌ها، از لحاظ روان‌شناسی، به شیوه توصیفی-تحلیلی با رویکرد انتقادی بررسی شده‌است.

واژه‌های کلیدی: شخصیت‌پردازی داستان، شخصیت در روان‌شناسی، صفات شخصیت، جنبه‌های درونی شخصیت، ساخت و بافت شخصیت.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز. ایمیل: Mahnazjafari@Yahoo.com

۲. دانشجوی دکترای ادبیات عرفانی

۱- مقدمه

شاهنامه فردوسی از مهم‌ترین کتاب‌های حماسی ایران است. اگرچه هدف سراینده و ناظم این کتاب ارزشمند، حفظ حماسه ملی ایران و تهییج حس میهن‌دوستی در ایرانیان بوده است؛ آن گنجینه گرانقدر از وجوه بسیار دیگری قابل‌بررسی است. از جمله این جنبه‌ها می‌توان به صحنه‌سازی‌ها و شخصیت‌پردازی‌های آن اشاره کرد که با توجه به داستانی بودن شاهنامه، شناخت آن‌ها از اهمیت بسیاری نیز برخوردار است. اگرچه میزان دخل و تصرف فردوسی بر داستان‌های کهن منثور- که به‌عنوان منبع الهام‌گیری او مورداستفاده قرار گرفته‌اند- مشخص نیست؛ اما به‌جز چند داستان مانند بیژن و منیژه که در آغاز کار و قبل از در دست داشتن شاهنامه ابومنصوری سروده شده‌اند- در مستند بودن قسمت اعظم شاهنامه تردیدی نیست. آنچه مسلم است، این است که بیان جزئیات و پرداخت داستان و صحنه‌ها در اختیار گوینده بوده و او با چنان مهارتی از عهده آن‌ها برآمده که گویی خود در هر داستان به‌عنوان شاهد واقعی حضور داشته و صحنه‌ها را از دیده‌هایش بازگو کرده است. به دلیل اطلاع و پایبندی فردوسی به اصول داستان‌نویسی و روان‌شناسی که با رعایت پیرنگ و اصل کنش متقابل، "رشد مخفیانه حس تحقیرشدگی گرسیوز" را نشان می‌دهد و سیر منطقی داستان را با حساسیت و ریزبینی بسیار پیش‌می‌برد. در این پژوهش برآنیم تا بدانیم تضاد شخصیت در شاهنامه به چه صورت نشان داده شده است.

۱-۱- پیشینه تحقیق

در ارتباط با شاهنامه که اصلی‌ترین اسطوره حماسی ایرانیان است و مباحث مختلف آن در کتاب‌ها و مقالات و رسالات بسیاری نگاشته شده است؛ تا جایی که از نام آثار ثبت‌شده نیز کتاب‌ها ترتیب داده شده؛ از جمله:

- تضاد در داستان زال و رودابه از شاهنامه فردوسی، نشریه بهارستان سخن، توسط کامران پاشایی‌فخری، حسین عباس‌نژاد، زمستان ۱۳۹۵، دوره ۱۳، شماره ۳۴ از ص ۲۵۲-۲۳۳.
- بررسی تضاد و تعارض در داستان سیاوش، همایش بین‌المللی شاهنامه در گذرگاه جاده ابریشم، مشهد، توسط نازیلا یخدان‌ساز، کامران پاشایی‌فخری، ندا یانسی، سال ۱۳۹۸.
- نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت رستم و سهراب، نشریه مطالعات نقد ادبی، توسط زهرا قربانی‌پور، پاییز ۱۳۹۲، شماره ۳۲.



- تحلیل روان‌شناسی شخصیت و زندگی فریدون در شاهنامه فردوسی بر پایه مکتب روان‌کاوی زیگموند فروید، نشریه متن‌پژوهی ادبی، توسط مه‌رام مرادی و احمد امین، بهار ۱۳۸۵، شماره ۲۷، دوره ۱۰، ۱۱۳-۹۲.

- روان‌شناسی شخصیت کاووس در شاهنامه، نشریه ادبیات، عرفان و اسطوره‌شناسی، توسط فاطمه کلاهچیان و لیلا پناهی، سال ۱۰، زمستان ۱۳۹۳، شماره ۳۷.

این تحقیق به بررسی حالات در شخصیت‌های قسمت پهلوانی شاهنامه با توجه به دو رویکرد داستانی و روان‌شناسی پرداخته است که به نوبه خود در این زمینه کاری جدید و تازه است.

۲- متن

۲-۱- شخصیت

شخصیت در لغت به معنای خلق و خوی، منش و در اصطلاح ادبیات داستانی و نمایشی، کسی است که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده باشد (فرزاد، ۱۳۸۱: ۴۴). سحرخیزان معتقد است: «شخصیت داستانی در داستان به منزله شخصیت واقعی در جامعه تلقی می‌شود و بعضی آنان را رونوشتی از افراد جامعه می‌دانند که دارای خصلت‌های افراد واقعی اما به گونه مختصر و محدودند.» (سحرخیزان، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۲) و «بدون شخصیت، هیچ داستانی شکل نمی‌گیرد و کمتر حادثه‌ای به وجود می‌آید و در صورت به وجود آمدن هم هیچ تأثیر عاطفی روی خواننده نخواهد گذاشت» (براهنی، ۱۳۶۲: ۶۷)؛ و «منظور از شخصیت، لزوماً شخصیتی انسانی نیست. داستان‌ها می‌توانند از درخت، حیوان و یا یک شیء و... به‌عنوان شخصیت داستانی بهره‌مند شوند و تنها الزام در این خصوص به اجرا گذاشتن وجوه انسانی برای آن‌هاست» (مستور، ۱۳۷۹: ۳۴).

۲-۲- تقسیم‌بندی شخصیت

شخصیت‌ها از نظر متحول شدن در طول داستان به دو دسته تقسیم می‌شوند: ایستا و پویا.
۲-۲-۱- شخصیت ایستا: «شخصیتی است که تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد؛ به عبارت دیگر در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده و حوادث داستان بر او تأثیر نکند یا اگر تأثیر بکند، تأثیر کمی باشد» (میرصادقی، ۱۳۷۹: ۹۴-۹۳).

۲-۲-۲- شخصیت پویا: شخصیت‌های پویا دچار دگردیسی شخصیتی می‌شوند. شخصیت پویا در برخی از ابعاد شخصیتی تحول دائمی و ماندنی روی می‌دهد، این تغییر و تحول ممکن است خیلی زیاد یا خیلی کم باشد. همچنین ممکن است رو به خوبی یا بدی باشد؛ اما باید حتماً «مهم و بنیادی» باشد» (پراین، ۱۳۸۷: ۵۵).

«برای اینکه این تغییر مورد قبول خواننده قرار بگیرد، تغییر و تحول باید سه شرط مهم را دارا باشد:

۱- تغییر و تحولات باید در حد امکانات آن شخصیتی باشد که این تغییرات را موجب می‌شود.

۲- تغییرات باید به حد کافی معلول اوضاع و احوالی باشد که شخصیت در آن قرار می‌گیرد.

۳- باید زمان کافی وجود داشته باشد تا آن تغییرات، به تناسب اهمیتش، به‌طور باورنکردنی اتفاق بیفتد» (میرصادقی، ۱۳۷۹: ۹۶).

۲-۳- تقسیم‌بندی شخصیت از لحاظ صفات:

شخصیت‌های سیاه، سفید، خاکستری.

۲-۳-۱- شخصیت سیاه: شخصیت‌های سیاه، شخصیت‌های پلید داستان هستند. افرادی با شخصیت‌های شرور، پلید، بدذات، بدجنس، نامرد، بی‌معرفت و نمک‌شناس و... «در کل منفی» در این دسته جای می‌گیرند. این شخصیت‌ها عموماً در داستان نقش مخالف را بازی می‌کنند. به این دلیل با نقش اصلی در تقابل قرار می‌گیرند و در اثر کنش و واکنش‌های این دو، داستان شکل می‌گیرد. در پاره‌ای از موارد هم (البته به ندرت) نقش اصلی را به عهده می‌گیرند و شخص مثبت داستان در نقش شخصیت مخالف در برابر او قرار می‌گیرد. معمولاً این افراد تک‌بعدی بوده و در تیپ‌سازی از آن‌ها استفاده می‌شود.

۲-۳-۲- شخصیت‌های سفید: شخصیت‌های سفید، در داستان شخصیت‌هایی هستند موافق با هنجارهای اجتماع. کارهایی که می‌کنند مورد قبول جامعه و برابر با عرف است. همگی ما با مادران مهربان، پرستاران فداکار، پلیس‌های وظیفه‌شناس و نمونه‌هایی از این قبیل در داستان‌ها آشنا هستیم. شخصیت‌هایی از این دست، شخصیت‌هایی هستند که اصولاً «سفید» نامیده می‌شود.



۳-۲-۳- شخصیت‌های خاکستری: شخصیت‌های خاکستری به مفهوم کلمه شخصیت هستند (یعنی تیپ نیستند البته در غالب موارد) رفتار این شخصیت‌ها بسته به موقعیتی است که در آن گرفتار هستند.

۲-۴- شخصیت از لحاظ ویژگی‌ها و جنبه‌های درونی

به دو شکل نشان داده می‌شود:

- الف- شخصیت‌های ساده: ویژگی‌های مختلف و زیادی ندارند، «این‌ها در اشکال ناب خود بر گرد یک فکر یا کیفیت واحد ساخته می‌شوند» (فورستر، ۱۳۸۴: ۹۴).
- ب- شخصیت‌های جامع: که دارای ویژگی‌های متعدد و پیچیدگی شخصیتی «اشخاصی هستند که با تمام وجود در داستان حضور می‌یابند» (مستور، ۱۳۹۱: ۳۵).

۲-۵- انواع شخصیت از لحاظ روایی

"فتاحی" شخصیت‌ها را برحسب کارکردشان در داستان به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱-۵-۲- شخصیت اصلی: «در بیشتر داستان‌ها یک شخصیت وجود دارد که نقش اصلی را بازی می‌کند و حالت محوری پیدا می‌کند؛ بدین معنا که ماجرای اصلی داستان و شکل داستان مربوط به این شخصیت است و اوست که باید با این مشکل مواجه شود و آن را از سر راه خود بردارد و داستان را پیش ببرد. در این روند، خودبه‌خود، توجه خواننده در طول داستان به این شخص بیشتر می‌شود. نقش آفرینی او پررنگ‌تر است. چون این فرد بیشتر درگیر ماجراهاست و ما او را در صحنه‌های بیشتری می‌بینیم، بیشتر با او آشنا می‌شویم.

۲-۵-۲- شخصیت فرعی: «به جز شخصیت اصلی، بقیه افراد داستان، خودبه‌خود، از درجه اهمیت کمتری برخوردار می‌شوند؛ و حالت فرعی‌تری به خود می‌گیرند. چون کمتر به آن‌ها پرداخته می‌شود، نقش کمتری در داستان ایفا می‌کنند و ما نسبت به آن‌ها شناخت کمتری پیدا می‌کنیم که به این‌ها هم شخصیت فرعی می‌گویند» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

شخصیت‌های فرعی در کنار شخصیت‌های اصلی هستند. شخصیت‌های فرعی کمک می‌کنند که شخصیت اصلی داستان به هدفش برسد، «آن‌ها یا دوست محرم اسرار یکدیگر یا مخالف دشمن یکدیگر می‌باشند. شخصیت‌های فرعی بهانه‌ای برای اطلاعات درباره داستان و شخصیت اصلی هستند» (کاموس، ۱۳۹۰: ۷۵-۷۳).

۳-۵-۲- شخصیت کلیشه‌ای: «شخصیت‌هایی هستند که در اولین برخورد در ذهن ما تصویر می‌شوند و نیازی به تفکر و تحلیل درباره آن‌ها نیست. این نوع شخصیت‌ها مخصوص داستان‌های بازاری هستند (همان: ۱۶۶).

۲-۶- انواع شخصیت از نظر ساخت و بافت

۱-۶-۲- شخصیت‌های قالبی: شخصیت‌های قالبی، شخصیت‌هایی هستند که نسخه‌بدل یا کلیشه شخصیت‌های دیگری باشند. «شخصیت قالبی هیچ تشخصی ندارد؛ ظاهرش آشناست؛ صحبتش قابل پیش‌بینی است؛ نحوه عملش مشخص است؛ زیرا بر طبق الگویی رفتار می‌کند که ما با آن قبلاً آشنا شده‌ایم» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۷).

۲-۶-۲- شخصیت‌های تمثیلی: «شخصیت‌های تمثیلی، شخصیت‌های جانشین‌شونده هستند. به این معنا که شخصیت یا شخصیت‌هایی جانشین فکر و خلق و خو و خصلت و صفتی می‌شوند؛ مثل آقای دیوسیرت، خانم خوش‌طینت؛ این نوع شخصیت‌ها دوبعدی هستند؛ بعد فکری و خصلتی که موردنظر گوینده است و بعدی که در آن مجسم می‌شوند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

«شخصیت‌های تمثیلی تبلور و تجسم یک ایده، فکر، خصلت و... است که نیاباً به شخصیتی انسان یا حیوان بخشیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، چون آن ایده، فکر، خصلت که مستقلاً نمی‌توانند تظاهر مادی به خود بگیرند، جنبه یا جنبه‌هایی از شخصیت را برای این کار به استخدام می‌گیرند. شخصیت تمثیلی یک معنای آشکار دارد و یک یا چند معنای پنهان» (محبی، ۱۳۸۷: ۵۳).

شخصیت‌های قراردادی: «شخصیت‌های قراردادی، افراد شناخته‌شده‌ای هستند که مرتباً در نمایشنامه‌ها و داستان‌ها ظاهر می‌شوند و خصوصیت سنتی و جاافتاده دارند. شخصیت‌های قراردادی به شخصیت‌های قالبی خیلی نزدیکند و گاه تشخیص این دو از هم دشوار است. در قصه‌های قدیمی، غول‌ها، دیوها، جن‌ها، پری‌ها و جادوگرها، آدم‌های خسیس و... شخصیت‌های قراردادی بودند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۹۹).

شخصیت تیپیک: تیپ، نماینده قشر و صنفی از مردم و جامعه است؛ یعنی طبقه و مردمانی که همان خلیات و رفتار را دارند. وقتی او را شناختیم مثل این است که هزاران نفر را شناخته‌ایم.



شخصیت فردی: «در شخصیت فردی، فرد خصوصیات مخصوص به خود دارد؛ خلیات او همگانی نیست؛ باید به‌دقت او را شناخت و با حال و روزگار و افکار و اوهام او آشنا شد که شاید در دنیای واقعی هم مصداق نداشته باشد» (گلیانی، ۱۳۸۶: ۶۰).

۲-۶-۳- تفاوت شخصیت‌های تمثیلی و نمادین: «درباره تمثیل که در بیشتر موارد آن را با نماد یکی در نظر می‌گیرند، باید گفت میان این دو تفاوت‌هایی وجود دارد؛ نخست اینکه تمثیل بیشتر به معنای باطنی متن اشاره دارد تا نفس زیبایی تصاویر؛ دوم اینکه پشت تمثیل همیشه تفکری پنهان شده‌است؛ اما در نماد این چنین نیست. برای همین در کتاب‌های مقدس، داستان‌ها بیشتر به‌صورت تمثیلی ذکر شده‌اند تا در هر دوره‌ای قابل تأویل و تفسیر باشند و با گذشت زمان تازگی خود را از دست ندهد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۰۵).

۲-۷- روان‌شناسی شخصیت

«عبارت است از مجموعه ویژگی‌های جسمی، روانی، رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند» (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۰).

برای دستیابی به خصوصیات مختلف روانی شخصیت‌ها، جنبه‌های مثبت و منفی اصلی دخیل در شکل‌گیری شخصیت، به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲-۷-۱- شخصیت انحصارطلب و جمعی‌بودن: به‌طور کلی شخصیت انسان‌ها از لحاظ روان‌شناسی دارای دو جنبه‌اند؛ یا انحصارطلب و تکرر و خودخواهند و یا به جمع‌گرایی دارند و منافع خود را در کنار سود دیگران می‌بینند. «جیس فیست» معتقد است انسان در زندگی همواره دو مسیر را در پیش دارد: نخست تلاش برای بررسی شخصی که انسان تنها در پی به نتیجه رساندن منافع شخصی است و در راه رسیدن به هدف خود دست به هر کاری می‌زند؛ دوم تلاش برای موفقیت همه انسان‌ها است که این روش زندگی انسان‌های متعادل از نظر روانی است که همواره در زندگی به منافع دیگران نیز می‌اندیشند و سعی می‌کنند به برتری شخصی همسو با برتری اجتماعی دست یابند» (فیست، ۱۳۸۴: ۹۹-۹۰).

۲-۷-۲- شخصیت اضطرابی: اضطراب زیربنای تمام ناهنجاری‌های روانی است. هرگاه خطر ارگانیزم را تهدید کند، «خود» با ایجاد احساس نگرانی شخص را آگاه می‌کند؛ به این ترتیب، شخص به مقابله با آن برمی‌خیزد یا آنکه از رویارویی با آن پرهیز می‌کند؛ بنابراین اضطراب در اصل انسان را برای مقابله با خطر تجهیز می‌کند.

۳-۷-۲- اضطراب اخلاقی: «عبارت است از نگرانی به تنبیه خود به وسیله خود. وقتی نهاد کوشش می‌کند تا تمایلات و افکار غیرموجه خود را نشان‌دهد، در مقابل، فراخود با احساس شرم و سرزنش واکنش نشان می‌دهد؛ در شخص اضطراب اخلاقی پدید می‌آید؛ یعنی فراخود سعی می‌کند خود را برای تحمل زشت نهاد سرزنش کند. این اضطراب، در حقیقت، اضطراب اجتماعی است که مبدا فکر و یا احساسی کند و یا دست به عملی بزند که موردپسند اخلاق جامعه نباشد» (شاملو، ۱۳۸۲: ۳۹-۳۶).

۲-۷-۴- شخصیت تحقیرشده: «به عقیده آدلر، بی‌توجهی به فرزند و از یاد بردن او، عنصری بسیارمهم در تخریب حس فرزند و ایجاد حس حقارت در اوست. به عقیده آدلر، احساس حقارت نشانه غیرعادی بودن نیست؛ بلکه انسان به‌وسیله نیاز خود به غلبه بر احساس حقارتش به جلو رانده می‌شود و به‌وسیله تمایلش به برتر بودن به جلو کشیده می‌شود. چرا که در نظر او کمال‌جویی تنها هدف زندگی است. البته احساس حقارت ممکن است در شرایط خاصی رشد کند که در آن صورت حالت‌های غیرعادی به‌دنبال دارد؛ مثل عقده حقارت و عقده جبرانی برتری‌طلبی» (شفیع‌آبادی، ۱۳۸۶: ۹۱).

«کمال‌آرمانی است که در ذهن انسان‌ها ایجاد می‌شود و آن‌ها در صورتی می‌توانند زندگی‌کنند که به آرمان‌هایشان تحقق بخشند. افراد برای زندگی هدف‌های خیالی می‌آفرینند و طوری عمل می‌کنند که گویی هدف‌های شخصی آن‌ها مقصود نهایی زندگی است. با توجه به نظریه آدلر، تلاش برای برتری، انگیزه اصلی شخصیت انسان است» (پروچاسکاونورکراس، ۱۳۸۵: ۱۱۲).

۲-۷-۵- شخصیت نوع‌دوست: یکی از مسائل مطرح در روان‌شناسی، شخصیت نوع‌دوست است که کمک به دیگران را مد نظر قرار می‌دهد.

۲-۸- بررسی شخصیت‌های اصلی

۲-۸-۱- داستان رستم

رستم، بزرگترین پهلوان ایران، از ازدواج زال و رودابه به دنیا می‌آید. او از زمان منوچهر تا هنگام کیخسرو پهلوان ایران است و از پس آنکه کیخسرو، لهراسب را به جانشینی خود برمی‌گزیند و تا پایان زندگی، به دربار ایران بازمی‌گردد. پهلوانی رستم از روزگار کودکی شروع می‌شود. اولین کار او کشتن "پیل سپید" است و پس از آن، زال وارد دژ می‌شود و



شب‌هنگام با تیغ و گرز و کمند همه اهل قلعه را می‌کشند و دژ سپند را به آتش می‌کشند. پس از آن، در مرگ شاه‌گرشاسب است که رستم به البرزکوه می‌رود و کیقباد را برای شاهی می‌آورد و در جنگی که با افراسیاب می‌کند، او را از زین اسب بلند می‌کند تا به اسارت ببرد؛ اما کمر بند افراسیاب پاره می‌شود و از دست رستم فرار می‌کند. پس از این، در زمان کاووس، رستم او را که در چنگ دیو سپید در مازندران اسیر شده، نجات می‌دهد و در این راه هفت‌خوان را پشت سر می‌گذارد. در مرحله بعد، کاووس برای تنبیه مردم مصر و شام به سوی آن‌ها می‌رود و در هاماوران با شاه آنجا می‌جنگد و شاه هاماوران تسلیم او می‌شود. کاووس در آنجا آوازه سودابه، دختر او، را می‌شنود و علی‌رغم میل پدرش با او ازدواج می‌کند؛ اما سرانجام در دامی که شاه هاماوران برایش ساخته اسیر می‌شود و این‌بار نیز رستم برای نجات او می‌رود و پس از آن با توران و بسیاری از پهلوانان سپاه آن‌ها می‌جنگد و نبرد بعدی او با سهراب است و بعد از آن همراهی او با سیاوش در جنگ با افراسیاب است و سپس در زمان کیخسرو به دنبال بیژن می‌رود و او را از چاه افراسیاب نجات می‌دهد و پس از آن، با اکوان دیو می‌جنگد؛ زیرا او به شکل گورخری گله‌های رمه کیخسرو را لگدکوب می‌کند و رستم او را نابود می‌کند؛ اما پس از آن دوره، کیخسرو به سیستان می‌رود و تا زمان اسفندیار، نامی از شاهی لهراسب و گشتاسب نمی‌برد و بعد از کشتن اسفندیار، همچنان که سیمرغ پیش‌بینی می‌کند، به دست برادرش، شغاد، به چاه می‌افتد و بر اثر جراحات بسیار نیزه‌های آویخته در چاه از دنیا می‌رود و با مرگ او دوره پهلوانی شاهنامه نیز به پایان می‌رسد.

۲-۸-۲- شخصیت اصلی داستان از نظر روایی: رستم.

شخصیت‌های فرعی از نظر روایی: پیل سپید، افراسیاب، کاووس، دیو سپید، اکوان دیو، شاه هاماوران، سودابه، سیاوش، بیژن، کیخسرو، اسفندیار، سهراب، شغاد.

حالات شخصیت داستان از نظر تحول: رستم دارای شخصیت پویا است؛ زیرا از آغاز کودکی همواره در حال پیشرفت است؛ چه از لحاظ جسمانی و پهلوانی و چه فکری، او در همه نبردها پیروز میدان است و سرانجام نیز که ناجوانمردانه به دست برادرش به چاه می‌افتد، قبل از مرگ، شغاد را می‌کشد و خود انتقام خود را می‌گیرد. در جریان داستان اسفندیار، بیش از هر جای دیگری، رستم به استدلال‌های منطقی دست می‌یازد؛ اگرچه اندیشه اسفندیار روبروی او، بسته و غیرقابل نفوذ است.

۳-۸-۲- حالات شخصیت داستان از نظر ساختار و بافت: شخصیت رستم نمادین و تمثیلی است. او نماد قهرمان ملی است که در راه نجات پادشاه و کشور ایران بارها خود را به خطر انداخت و از میهن خویش دفاع کرد.

شخصیت‌های داستان از نظر کارکرد

۴-۸-۲- شخصیت‌های پس‌زمینه: سپاهیان.

۵-۸-۲- حالات شخصیت داستان از نظر صفات: شخصیت رستم در بیشتر قسمت‌های زندگی سفید است؛ زیرا او قهرمان کل و فردی مدافع ایران است. تنها در جریان رویارویی با سهراب است که او به حيله‌ای متوسل می‌شود و ثمر آن نیز مرگ فرزندش است که از این رهگذر، لکه سیاهی بر شخصیت او می‌نشیند.

حالات شخصیت داستان از نظر خصلت درونی: شخصیت رستم شخصیتی جامع است زیرا او با تمام وجود، چه جسمانی و چه فکری، در شاهنامه حضور دارد. او فعال‌ترین و دلاورترین و ماندگارترین شخصیت شاهنامه است.

۶-۸-۲- شیوه شخصیت‌پردازی در داستان: شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم و همراه با واگویه (گفتگوی درونی) است؛ زیرا در بسیاری از مواقع، راوی حالات و رفتار رستم و دیگر پهلوانان را نشان می‌دهد؛ مثلاً در جریان پیغام‌رسانی بهمن از جانب اسفندیار برای رستم، هنگامی که بهمن از بالای کوه رستم را می‌بیند، از عظمت و شکوه او می‌ترسد و برای پدرش نگران می‌شود؛ در نتیجه تصمیم می‌گیرد رستم را قبل از روبرو شدن با پدرش به قتل برساند؛ بنابراین از بالای کوه سنگی پرتاب می‌کند تا رستم را بدان از پای درآورد؛ اما رستم درحالی که نشسته، با لگد کوچکی مسیر آن سنگ را از طرف خود دور می‌کند. این قدرتمندی او، با توصیف بسیار نشان داده می‌شود و در همین ماجرا، بهمن رستم را بسیار باشکوه و غیرتمند برای اسفندیار توصیف می‌کند که شیوه غیرمستقیم است و در مواجهه با اکوان دیو، واگویه‌های او با خود نشان از درایت او دارد که چون می‌داند که کار دیو وارونه است، پرتاب‌شدن به سوی خشکی را انتخاب می‌کند و دیو او را به دریا می‌افکند.

۷-۸-۲- شخصیت‌های متضاد در داستان: شخصیت‌های متضاد با رستم، از لحاظ پهلوانی و قدرت، (بجز پیل سپید، دیو سپید، اولاد غندی، پولاد و اکوان دیو) پهلوانان سپاه



توران و افراسیاب، شاه هاماوران، سهراب و اسفندیار بودند و از لحاظ فکری، رستم بیشترین تضاد اندیشه را با اسفندیار دارد که خود دارای دین زردستی است و رستم را بی‌دین تلقی می‌کند.

۸-۲-۸- شخصیت داستان از نظر روان‌شناسی: از لحاظ روان‌شناسی، شخصیت رستم، امیدوار و تلاش‌گر در راه آزادی ایران است. اصرار او بر آزادی و حفظ آزادی تا بدانجاست که در برابر پافشاری اسفندیار مبنی بر یک‌بار دست‌بسته بودن و رفتن به نزد پدرش تا پای مرگ اسفندیار مقاومت می‌کند.

۱-۹-۲- داستان افراسیاب

افراسیاب، پسر پشنگ، برادر اغریث و گرسیوز است. او از معروف‌ترین پادشاهان تورانی است که بیشترین جنگ‌های ایران و توران در زمان او انجام می‌شود. بارها به ایران حمله می‌کند، قسمت‌هایی از ایران را به تصرف خود درمی‌آورد و "نوذر"، پادشاه ایران، به دست او کشته می‌شود. کین‌خواهی‌های او، پس از تور و سلم و به بهانه آن‌ها آغاز می‌شود و تا پایان عمر در جنگ و گریز به سر می‌برد و هیچ‌کس از خشم او در امان نیست؛ از فرزندانش تا برادران و نزدیکانش. منیژه دختر اوست که با بیژن در تفرجگاهش آشنا می‌شود و چون او را با خود به قصر می‌برد، پدرش که از جریان مطلع شده، بر او خشم می‌گیرد و منیژه را از قصر می‌راند و بیژن را در چاهی اسیر می‌کند. برادرش اغریث که خیرخواه اوست و در جنگ میان ایران و توران مانع خشونت بیش از حد سپاه توران است، به دست او کشته می‌شود و دخترش فرنگیس را که همسر سیاوش است، پس از مرگ سیاوش از خود می‌راند و دستور می‌دهد برای سقط‌شدن فرزندش، او را تا حد مرگ تازیانه بزنند و چون پیران پادرمیانی می‌کند، دختر بیچاره از مرگ می‌رهد؛ اما بیشترین نمود افراسیاب در داستان سیاوش است: پس از آخرین حمله اسفندیار به ایران در زمان کاووس، سیاوش به عنوان فرمانده سپاه ایران، به همراه رستم، به مقابله با او می‌رود. افراسیاب در خواب می‌بیند که شکست خورده و سرزمینش بر باد رفته است؛ از ترس از خواب بیدار می‌شود و ماجرا را برای برادرش گرسیوز که حکم مشاور و همراهش را دارد، بازگو می‌کند؛ با مشورت گرسیوز و خواجگزاران همراهش، تصمیم می‌گیرد با سیاوش صلح کند؛ بنابراین برادرش را به همراه هدایای بسیار به نزد سیاوش می‌فرستد. سیاوش با مشورت رستم تقاضای او را می‌پذیرد و برای ضمانت صلح و وفاداری افراسیاب به تعهدش، از او می‌خواهد که صد تن از نزدیکان و خانواده‌اش را به‌عنوان

گروگان نزد او بفرستد؛ افراسیاب نیز این کار را انجام می‌دهد. سیاوش خبر این صلح را همراه با هدایای بسیار توسط رستم به نزد پدر می‌فرستد؛ اما کاووس که در گذشته جنگ‌های طولانی با افراسیاب داشته و بدعهدی او را می‌داند، خشمگین می‌شود؛ هم از صلحی که بدون مشورت او انجام شده و هم از کوتاه‌آمدن سیاوش از جنگ در حالی که برتری از آن او بوده‌است و رستم را به تنبلی و ترسو بودن متهم می‌کند و طوس را به جای او سپهسالار جنگ می‌کند و از سیاوش می‌خواهد که اسیران را به نزد او بفرستد. سیاوش به دلیل پایبندی به تعهدش، مجبور به رها کردن ایران و رفتن به طرف توران می‌شود و گروگان‌ها را نیز با خود می‌برد. در آنجا با استقبال افراسیاب روبرو می‌شود و پس از مدتی، ابتدا با دختر پیران به نام جریره و سپس با دختر افراسیاب به نام فرنگیس ازدواج می‌کند و نزد افراسیاب دارای مقام و منزلت بسیاری می‌شود؛ چندان که افراسیاب تحمل دوری او و ندیدنش را ندارد و این امر موجب برافروخته شدن آتش کینه و حسادت گرسیوز، برادر افراسیاب، می‌شود. سیاوش در منطقه‌ای از سرزمین توران برای خود قلعه‌ای به نام "سیاوش‌گرد" برپا می‌کند و افراسیاب در ساخت آن شهر همه امکانات را در اختیار او قرار می‌دهد و این مطلب موجب رشک بیشتر گرسیوز می‌شود. پس از آن، گرسیوز در دیداری که با سیاوش دارد، از او می‌خواهد که ایرانیان و تورانیان در مسابقه دوستانه‌ای با یکدیگر به چوگان‌بازی بپردازند و انجام این امر و شکست گروه تورانی بر خشم او دامن می‌زند. پس از آن، به اصرار، سیاوش را وادار به کشتی‌گرفتن با "گروی زره" می‌کند که پهلوان توانای تورانی است و شکست این پهلوان نیز از سیاوش، آتش کینه و ترس گرسیوز نسبت به سیاوش را شعله‌ورتر می‌کند، تا بدانجا که به فکر از بین بردن سیاوش برمی‌آید؛ بنابراین دست به توطئه‌چینی علیه او می‌زند و به برادرش افراسیاب می‌گوید که سیاوش نسبت به او بدگمان شده و در صدد رفتن به طرف چین و فرار از توران است. افراسیاب از او می‌خواهد که سیاوش را زیر نظر بگیرد و گرسیوز پس از هر دیدار با سیاوش، علاوه بر اینکه ذهن او را نسبت به افراسیاب مغشوش می‌کند، پس از بازگشت از نزد سیاوش، افراسیاب را بیشتر به طرف دشمنی با سیاوش سوق می‌دهد و بدین ترتیب، در مدت کوتاهی موفق می‌شود که نظر هر دوی آن‌ها را نسبت به یکدیگر تغییر دهد و افراسیاب را برای جنگ با سیاوش تحریک کند. افراسیاب که سخنان برادر را باور کرده، به طرف "سیاوش‌گرد" حرکت می‌کند و سیاوش نیز که تحت تأثیر حرف‌های گرسیوز بوده، آماده رویارویی با افراسیاب است.



سرانجام به دست سربازان افراسیاب اسیر می‌شود و به دستور او در محلی که سنگلاخ است و گیاهی نروییده، به دست گروهی کشته می‌شود، پس از آن، افراسیاب دستور می‌دهد که فرزند سیاوش را نیز از بین ببرند؛ اما با میانجی‌گری پیران، کودک را به چوپانی می‌سپارند تا او در بیابانی رشد کند و از نام و نسب خودش دور بماند. کودک تا سن ده‌سالگی با چوپان می‌ماند و در آزمایشی که افراسیاب از او به عمل می‌آورد، خود را به نادانی می‌زند و پاسخ سوالات افراسیاب را برعکس می‌دهد تا او در سلامت فکری‌اش مشکوک شود و بدین‌طریق کیخسرو از مرگ می‌رهد و پس از بزرگ‌شدن، توسط گیو به ایران آورده می‌شود و کاووس حکومت را به او واگذار می‌کند، کیخسرو برای گرفتن انتقام پدرش به توران حمله می‌کند و جنگ بزرگ دوازده‌رخ در این زمان روی می‌دهد. سر انجام گرسیوز به اسارت کیخسرو درمی‌آید و با استفاده از او و شکنجه‌کردن او، افراسیاب که در دریای "چیچست" مخفی شده است، بیرون می‌آید و او نیز به اسارت کیخسرو درمی‌آید و هر دو برادر به دست کیخسرو کشته می‌شوند و بدین‌ترتیب حکومت طولانی و پردردسر افراسیاب به پایان می‌رسد.

۲-۹-۲- شخصیت اصلی داستان از نظر روایی: افراسیاب.

شخصیت‌های فرعی داستان از نظر روایی: گرسیوز، سیاوش، کاووس، پیران، رستم.

۲-۹-۳- حالات شخصیت داستان از نظر تحول: ایستا؛ زیرا افراسیاب همیشه دشمن ایران بوده و در هر فرصت به ایران حمله می‌کرده و اگرچه در داستان سیاوش کمی انعطاف‌پذیرتر می‌شود، آن هم به دلیل خوابی است که دیده؛ اما پس از مرگ سیاوش دوباره همان حالت کینه و استبداد در او پدیدار می‌شود.

۲-۹-۴- حالات شخصیت داستان از لحاظ ساختار و بافت: شخصیت افراسیاب نمادین و کلیشه‌ای است؛ او نمادی از افراد کینه‌توز و زیاده‌خواه است که هیچ‌گاه شدت حس انتقام‌جویی‌شان تسکین نمی‌پذیرد.

۲-۹-۵- شخصیت داستان از لحاظ کارکرد: شخصیت‌های پس‌زمینه: سپاه ایران و توران، فرنگیس، جریره، گلشهر، گروهی زره.

۲-۹-۶- حالت شخصیت داستان از لحاظ خصلت درونی: شخصیت افراسیاب جامع است؛ زیرا در طول زندگی به انواع پلیدی‌ها و دسیسه‌ها اقدام می‌کند.

۲-۹-۷- حالات شخصیت داستان از لحاظ صفات: شخصیت افراسیاب سیاه است؛ زیرا همیشه به طرف بدی و انتقام‌جویی و کینه‌ورزی گرایش دارد.

۸-۹-۲- شیوه شخصیت‌پردازی در داستان: هم مستقیم است و هم غیرمستقیم؛ زیرا هم توسط راوی معرفی می‌شود و هم کارها و سخنان خود او معرفی هستند.

۹-۹-۲- شخصیت‌های متضاد در داستان: نوذر (پادشاه ایران)، اغریث (برادر افراسیاب که از لحاظ اندیشه متضاد اوست) کاووس (شاه ایران)، سیاوش، پیران (وزیر افراسیاب که شخصیتی خیرخواه و نوع‌دوست است).

۱۰-۹-۲- شخصیت داستان از نظر روان‌شناسی: از این جهت افراسیاب انحصارطلب است؛ زیرا همیشه به دلیل خودخواهی و زیاده‌طلبی در صدد حمله به همسایگان و کشورگشایی است و برای حفظ حکومت خود، بسیاری از نزدیکانش؛ حتی برادرش را می‌کشد.

۱-۱۰-۲- داستان سودابه

سودابه یا سوداوه، یکی از شخصیت‌های زن جنجالی در حماسه پرسی شاهنامه است. او دختر شاه هاماوران و همسر کیکاووس است که کاووس، پس از لشکرکشی به هاماوران (یمن)، با شنیدن تعریف او شیفته‌اش می‌شود و پس از پیروزی بر شاه، از دختر وی، سودابه، خواستگاری می‌کند. شاه هاماوران به ناچار به این وصلت رضایت می‌دهد؛ اما پس از این ازدواج، شبی به بهانه برپایی میهمانی، کیکاووس را به کاخ خویش دعوت می‌کند و در آنجا با نیرنگ، کیکاووس و دیگر سپاهیان را به بند کشیده، به اسارت خود درمی‌آورد. این بار نیز مانند همیشه، تا این خبر به ایرانیان می‌رسد، رستم به کمک شاه ایران می‌شتابد و کیکاووس و سپاهیان وی را از بند می‌رهاند.

در ابتدای داستان، سودابه زنی زیبا، باخرد و مهربان توصیف می‌شود که در تمام مدت زندانی بودن کاووس یاری‌گر اوست و پس از ازدواج با وی، شهبانوی ایران و نامادری شاهزاده سیاوش می‌شود. نقش اصلی او در شاهنامه، از آغاز رویارویی با سیاوش شروع می‌شود و آن هنگامی است که سیاوش جوان که نزد رستم و دور از دربار پدرش پرورش یافته بود، بازمی‌گردد؛ سودابه او را می‌بیند و شیفته او می‌شود.

او سیاوش را به کاخ اختصاصی خود و ظاهراً به بهانه ملاقات با خواهرانش دعوت می‌کند در آنجا تلاش می‌کند که او را اغوا کند. سیاوش در برابر او مقاومت می‌کند و از خیانت به پدرش خودداری می‌کند و در درگیری بین او و سودابه، پیراهنش از پشت دریده



می‌شود. سودابه ناامید تلاش می‌کند که سیاوش را نزد کاووس مقصر جلوه‌دهد. کیکاووس نیز برای آزمایش بی‌گناهی سیاوش، دستور می‌دهد که او از میان آتش بگذرد و سیاوش، بی‌هیچ زبانی، سربلند از میان آتش عبور می‌کند. سیاوش نزد پدر وساطت می‌کند تا از خون سودابه بگذرد و کاووس می‌پذیرد. سودابه که بی‌مهری کاووس را می‌بیند و معشوق را نیز از دست داده، به حیلۀ دیگری دست می‌یازد و از یکی از زنان مستخدمش که دوقلو باردار است، می‌خواهد فرزندان خود را سقط کند و آنان را به‌جای فرزندان مرده خود به کاووس نشان می‌دهد و آن‌ها را دلیل تعرض سیاوش به خود می‌داند و بدین ترتیب و کم‌کم جایگاه پیشین خود را نزد کاووس باز می‌یابد. سیاوش نیز برای پایان دادن به این ماجرا، برای جنگ با افراسیاب به توران می‌رود و پس از رویدادهایی، به دست افراسیاب کشته می‌شود. پس از رسیدن این خبر به ایران، رستم سوگوار و خشمگین، سودابه را به پیش چشم کاووس از شبستان بیرون می‌کشد و با شمشیر به دو نیم می‌کند.

۲-۱۰-۲- شخصیت‌های اصلی از نظر روایی: سودابه، سیاوش.

شخصیت‌های فرعی از نظر روایی: کاووس، رستم، افراسیاب.

۲-۱۰-۳- حالات شخصیت داستان از نظر تحول: شخصیت سودابه که به‌وجودآورنده حوادث اصلی داستان است، شخصیتی پویا است. او از ابتدا زنی است که برای رسیدن با کاووس و ازدواج با او، با عقیده پدر خود مخالفت می‌کند و با یاری کردن کاووس، شرایط ازدواجشان را فراهم می‌آورد؛ اما پس از مدتی تغییر رویه می‌دهد و با دیدن سیاوش شیفته او می‌شود و مهربانی او نسبت به کاووس و عشقش به سیاوش به انتقام منجر می‌شود و در این راه تا پای مرگ سیاوش نیز پیش می‌رود و به انجام هر کار خلاف و نابهنجار در این راه دست می‌زند.

۲-۱۰-۴- حالات شخصیت داستان از نظر ساختار و بافت: شخصیت سودابه تمثیلی است، تمثیلی از افرادی که نمی‌توانند هوای نفس خود را کنترل کنند و پس از شکست در عشق دست به انتقام‌گیری می‌زنند.

۲-۱۰-۵- شخصیت‌های دیگر داستان از نظر کارکرد در داستان (شخصیت‌های پس‌زمینه): پدر سودابه، زن خدمتکار و ستاره‌شناسان و درباریان.

۲-۱۰-۶- حالات شخصیت داستان از نظر خصلت درونی (از لحاظ جامع و ساده‌بودن): سودابه دارای شخصیتی جامع است؛ زیرا در ابتدا زنی عاقل و آگاه است که با کاووس همراه می‌شود؛ اما پس از دیدار سیاوش به زنی هوسباز تبدیل می‌گردد که برای رسیدن به هدفش

به کارهای مختلف دست می‌زند؛ به همین جهت، با تمام وجود در داستان حضور دارد و سیاوش نیز چون از کودکی و دوران پرورش در زابل و بعد در ایران و کاخ پدر و سپس در توران تا مرگ در داستان حضور دارد، دارای شخصیتی جامع است.

۲-۱۰-۷- حالات شخصیت داستان از نظر صفات: شخصیت سودابه از نظر صفات خاکستری است و سیاوش سفید؛ چون پستی و بلندی‌های شخصیت سودابه او را دچار تغییر شخصیتی می‌کند و گاه به‌عنوان یک شخص خوب و گاه متوسط و گاه نیز پلید ظاهر می‌شود.

۲-۱۰-۸- شخصیت‌های متضاد: شخصیت متضاد و رویاروی سودابه، سیاوش است.

۲-۱۰-۹- شیوه شخصیت‌پردازی در داستان و واگویه‌های شخصیت: شیوه شخصیت‌پردازی هم غیرمستقیم و هم مستقیم است؛ چون در آغاز داستان، سودابه زنی زیبا توصیف می‌شود و همچنین، هنگام یاری‌رساندن به کیکاووس آگاه و مهربان می‌نماید و در جریان رویارویی با سیاوش، به‌طور غیرمستقیم، هوسباز نشان داده می‌شود و با حيله‌هایی که برای به‌دست آوردن سیاوش و سپس در جهت اثبات بی‌گناهی خویش انجام می‌دهد، به‌طور غیرمستقیم در قالب شخصیتی مکار جلوه می‌کند؛ و سیاوش نیز در ابتدای امر به‌صورت مستقیم معرفی می‌شود؛ و در قسمت‌هایی از داستان نیز به شکل «خودگویه» از رازهای درونی خویش پرده برمی‌دارد؛ مثلاً در جریان دعوتی که سودابه از او به کاخش برای دیدار دخترانش به عمل می‌آورد، با خود می‌گوید که وانمود خواهیم کرد که یکی از دختران او را پسندیده‌ام و یا هنگام خبردار شدن از حمله افراسیاب به ایران، با خود می‌گوید اگر به‌عنوان سپهسالار به جنگ با توران بروم، هم نزد پدر صاحب‌حرمت خواهیم شد و هم از شر سودابه نجات می‌یابم و بدین ترتیب بسیاری از اهداف خود را به شکل «واگویه» بیان می‌کند.

۲-۱۰-۱۰- شخصیت داستانی از نظر روان‌شناسی: از لحاظ روان‌شناسی، سودابه انحصارطلب است که در آغاز، به‌دلیل اینکه کاووس شاه ایران است، با خرسندی همسری او را می‌پذیرد تا به‌عنوان زن اول حرمسرای کاووس دست یابد و بعد هم برای تصاحب سیاوش به او می‌گوید؛ بعد از کاووس می‌خواهد باز هم بانوی سیاوش و بانوی اول حرمسرا باشد.



سیاوش یا سیاووش یا سیاوخش، از شخصیت‌های بی‌گناه شاهنامه، مردی جوان و خوش‌چهره و فرزند پهلوان و برومند کیکاووس پادشاه کیانی است. فردوسی داستان سیاوش را چنین حکایت می‌کند: روزی پهلوانان ایرانی؛ توس، گودرز و گیو، در شکارگاهی در نزدیک توران با دختری زیبا برخورد کردند، هر یک از آنان قصد داشت تا او را تصاحب کند؛ در نتیجه کارشان به نزاع کشید و داوری به نزد کاووس بردند؛ کاووس با دیدن دختر، دل در گرو او بست و او را به عقد خود درآورد. پس از سالی سیاوش از او به دنیا آمد.

وی نزد پدر و مادر پرورش یافت تا آنکه رستم در تخت‌گاه پدرش او را دید و از کاووس درخواست نمود او را با خود برده و تربیت نماید. شاه با این پیشنهاد موافقت کرد و سیاوش با رستم به زابلستان رفت. پس از چند سال، سیاوش با تعلیمات بسیار نزد رستم، به پیش پدر بازگشت. داستان غم‌انگیز سیاوش از هنگامی آغاز گردید که سودابه، زن کاووس و نامادری او، بر او عاشق شد؛ اما به دلیل اینکه سیاوش تقاضاهای مکرر او را رد می‌کرد، سودابه برای رسیدن به مقصود خود به نیرنگ متوسل شد و باز هم ترفندهای او سودی نبخشید و سیاوش تسلیم خواست او نشد؛ به‌ناچار با یکدیگر گلاویز شدند و سودابه روی و موی خود را خراشید و پیراهنش را چاک زد و با زاری نزد کاووس رفت و سیاوش را متجاوز به خود معرفی کرد. کاووس که بین انتخاب همسر و پسرش مردد است، طبق سفارش موبدان، به آزمایش عبور از آتش متوسل می‌شود و سیاوش این آزمایش را می‌پذیرد. او سوار بر اسب سیاه، با جامه سپید، از میان خرمن آتش می‌گذرد و بی‌گناهی‌اش بر همگان آشکار می‌شود و کاووس ظاهراً تصمیم به مجازات سودابه می‌گیرد؛ اما با وساطت سیاوش از سیاست‌کردن سودابه صرف‌نظر می‌کند. در همین زمان خبر می‌رسد که افراسیاب تورانی خود را آماده جنگ با ایرانیان می‌کند؛ سیاوش هم برای دور شدن از سودابه و هم برای نشان‌دادن خود به پدرش، به اتفاق رستم آماده رفتن به این جنگ می‌شوند؛ اما افراسیاب در میانه راه خواب شکست خود را می‌بیند و به سیاوش پیشنهاد صلح می‌کند، سیاوش این موضوع را به اطلاع کاووس می‌رساند؛ اما کاووس به رستم پرخاش کرده و از او می‌خواهد که جنگ با افراسیاب را ادامه دهد. رستم پیمان شکستن را نمی‌پذیرد؛ بنابراین کاووس به‌جای او طوس را سپهسالار می‌کند و برای سیاوش نامه می‌دهد که با افراسیاب بجنگد. سیاوش چون نظر پدر خود را نابخردانه می‌بیند، پس از تأمل و رایزنی با یاران خود، تقاضای پناهندگی را به افراسیاب می‌دهد. افراسیاب این تقاضا را می‌پذیرد و سیاوش به سرزمین توران می‌رود. پس از مدتی پیران‌ویسه دختر خود را به همسری سیاوش درمی‌آورد و از این ازدواج پسری

به نام "فرود" به دنیا می‌آید. پس از چندی، به پیشنهاد پیران، سیاوش با فرنگیس، دختر افراسیاب، نیز ازدواج می‌کند و حکمران خوارزم می‌شود. سیاوش در آنجا گنگ‌دژ را می‌سازد. گرسیوز، برادر افراسیاب، که بر مقبولیت و جایگاه سیاوش نزد افراسیاب رشک می‌برد، از او نزد افراسیاب بدگویی می‌کند و سرانجام پس از مظنون کردن سیاوش به افراسیاب، موجب می‌شود آن دو به یکدیگر بدگمان شوند. افراسیاب، به تحریک گرسیوز، به گنگ‌دژ لشکرکشی می‌کند و سیاوش که در اثر دروغ‌های گرسیوز بدگمان شده، آماده جنگ و فرار می‌شود؛ اما درگیری به دستگیری او ختم می‌شود و به دستور افراسیاب، توسط «گروی زره»، در میان سنگلاخ کشته می‌شود و همسرش فرنگیس که باردار بوده، به بند کشیده می‌شود تا با شکنجه شدن، فرزند سیاوش کشته شود؛ اما با شفاعت پیران ویسه، افراسیاب از او درمی‌گذرد و پس از مدتی کیخسرو (پادشاه کیانی) از او متولد می‌شود. چون خبر کشته شدن سیاوش به ایران می‌رسد، شور و غوغا برمی‌خیزد؛ رستم با عصبانیت از مرگ سیاوش به دربار می‌آید و سودابه را می‌کشد و ایرانیان آماده کارزار می‌شوند. پس از آن، طی جنگ و ستیزهای طولانی، سپاه توران شکست می‌خورد و کیخسرو که بزرگ شده و شاه ایران شده، به انتقام خون پدر، افراسیاب را می‌کشد.

۲-۱۱-۲- شخصیت‌های اصلی از نظر روایت: سیاوش، سودابه، افراسیاب، گرسیوز.

شخصیت‌های فرعی از نظر روایت: کاووس، رستم، کیخسرو، گروی زره، پیران، فرنگیس، جریره.

۳-۱۱-۲- حالات شخصیت داستان از نظر تحول: شخصیت سیاوش ایستا است؛ زیرا از ابتدا ساده‌اندیش و زودباور است. او به اعتقادات خویش؛ یعنی خوب‌بودن و وفاداری به پیمان و قدرشناس‌بودن پایبند است؛ بنابراین از آغاز در برابر پیشنهاد سودابه به او جواب رد می‌دهد؛ چون نمی‌خواهد به پدرش خیانت کند. این سیر نیک‌سرشتی همچنان در وجود او ادامه پیدا می‌کند؛ چنان‌که در جواب پدر که به کشتن اُسرا و ادامه جنگ دستور می‌دهد، برای حفظ پیمان بسته‌شده با افراسیاب، به‌ناچار از سرزمین خود می‌گذرد و به دشمن پناهنده می‌شود. پس از آن، در جواب گرسیوز که او را به جنگ با افراسیاب تحریک می‌کند، با قدرشناسی از دوستی‌ها و لطف‌های افراسیاب، فرار را بر رویارویی با او ترجیح می‌دهد و سرانجام نیز به جرم سادگی و صداقت خویش کشته می‌شود؛ بنابراین در هیچ موردی از اتفاقات زندگی‌اش از خط سیر اولیه و سرشت پاک خود تخطی نمی‌کند.



- افراسیاب نیز شخصیتی پویا دارد؛ زیرا برحسب شرایط، گاه به خوبی می‌گراید و گاه به طرف بدی می‌لغزد. او آغازگر حمله به ایران است؛ اما چون در خواب شرایط سرنگونی خود و ویرانی سرزمینش را می‌بیند، تسلیم خواست خوابگزاران می‌شود و با سیاوش صلح می‌کند؛ اما در دیدار با سیاوش و به هنگام زندگی او در توران، واقعاً افراسیاب تغییر رویه داده و او را دوست دارد و دختر خود فرنگیس را با میل و رغبت، پس از توصیه پیران، به ازدواج او درمی‌آورد؛ اما به دلیل دخالت‌های کینه‌توزانه برادرش، فریب سخنان گرسیوز را می‌خورد و رابطه‌اش با سیاوش به قهر و دشمنی تبدیل می‌شود و سرانجام نیز دستور قتل او را می‌دهد؛ اگرچه بعدها از کار خود پشیمان می‌شود و با این تغییرات می‌توان او را به عنوان شخصیتی پویا دید.

۱-۱۲-۲- داستان گرسیوز

گرسیوز در شاهنامه فردوسی فرمانده سپاه توران است. او برادر کوچکتر افراسیاب و پسر پشنگ است. افراسیاب دو برادر داشت؛ یکی اغریث و دیگری گرسیوز. اغریث در شاهنامه نقشی مثبت و گرسیوز نقش منفی دارد. گرسیوز در آغاز کار سیاوش ملایم و مهربان است؛ اما کم‌کم بر اثر حسادت به سیاوش و ترس از دست دادن مقامش در نزد برادرش افراسیاب، به دشمنی با سیاوش می‌پردازد و از او به‌عنوان گرسیوز دام‌ساز "گرسیوز فریبکار و حيله‌گر و حيله‌ساز" یاد می‌شود. در آغاز جنگ با ایران، برای اعلام آشتی به سیاوش، گرسیوز را با اسب‌ها و هدایای گران‌بها به همراهی دویست تن از بزرگان سپاه نزد او فرستاد و پیشنهاد صلح کرد. سیاوش و رستم، پس از یک هفته رایزنی، این پیشنهاد را پذیرفتند. گرسیوز در تمام داستان سیاوش، همراه و طرف مشورت افراسیاب است؛ او زیرکانه و حيله‌گرانه و آرام، نظر افراسیاب را نسبت به سیاوش عوض می‌کند و به همین ترتیب، بر اندیشه سیاوش نیز تأثیر می‌گذارد و او را از افراسیاب می‌ترساند و بدین ترتیب چون پیک هر دو طرف است و توانسته با ظاهرسازی‌های خویش اعتماد هر دو طرف را جلب کند، آن‌ها را فریب می‌دهد؛ تخم کینه را در دل هر دو می‌پاشد و سرانجام هنگامی که افراسیاب و سیاوش با یکدیگر روبرو می‌شوند، در اثر سخنان دروغ گرسیوز، به یکدیگر بدگمان‌اند و به همین دلیل سیاوش تصمیم به فرار و افراسیاب تصمیم به قتل او می‌گیرد. پس از این، گرسیوز در داستان بیژن و منیژه دیده می‌شود که پس از اطلاع از حضور بیژن، به کاخ منیژه می‌رود و در دیدار با بیژن و شنیدن سخنان او، چون مطمئن می‌شود که او تنها و بی‌تقصیر

است، به ظاهر حرف‌هایش را می‌پذیرد و سوگند یاد می‌کند که از او حمایت کند و بدین ترتیب بیژن را فریب می‌دهد و خنجر او را که تنها وسیله دفاعی‌اش بوده، از او می‌گیرد؛ اما بلافاصله دستور دستگیری او را صادر می‌کند و او را با بند و زنجیر گران در چاه اسیر می‌کنند. پس از این، تا زمان کیخسرو و دستگیری افراسیاب، از گرسیوز در شاهنامه نامی نیست. کیخسرو برای به دام انداختن افراسیاب از گرسیوز استفاده می‌کند و با شکنجه او و فریاد بلندش که از افراسیاب کمک می‌خواهد، افراسیاب مجبور به بیرون آمدن از دریا می‌شود و بدین ترتیب هر دو برادر به دست کیخسرو کشته می‌شوند.

۲-۱۲-۲- شخصیت اصلی از نظر روایی: گرسیوز.

شخصیت‌های فرعی از نظر روایی: افراسیاب، سیاوش و بیژن.

۲-۱۲-۳- حالات شخصیت داستان از نظر تحول: شخصیت گرسیوز ایستاست؛ چون فردی مکار است و تا پایان داستان، فریبکاری و حيله‌گری خود را ادامه می‌دهد. از این نظر، چون در رفتار و خصوصیات اخلاقی، از آغاز تا پایان داستان، ثابت و بدون تغییر حضور دارد، شخصیت ایستایی است. حالات شخصیت داستان از نظر ساختار و بافت: شخصیت گرسیوز نمادین و تمثیلی برای افراد پرنیرنگ و فریبکار است که ظاهر خود را آراسته و خوب جلوه می‌دهند.

۲-۱۲-۴- شخصیت‌های داستان از نظر کارکرد در داستان، شخصیت پس‌زمینه: لشکریان. حالات شخصیت داستان از نظر خصلت درونی: شخصیت گرسیوز جامع است؛ اگرچه نقش او در داستان کاملاً منفی است؛ اما در همین زمینه و حيله‌گری نیز با تمام وجود در داستان حضور دارد.

۲-۱۲-۵- شخصیت‌های متضاد: شخصیت متضاد و رویاروی گرسیوز، سیاوش است.

۲-۱۲-۶- حالات شخصیت داستان از نظر صفات: گرسیوز دارای شخصیتی سیاه است؛ زیرا از آغاز داستان با حضور سیاوش در توران موافقت ندارد و به دلیل حس حسادت و کینه‌ای که نسبت به سیاوش دارد، نظر افراسیاب را در مورد او عوض می‌کند و سرانجام با تضریب‌های خود، نهال دشمنی سیاوش را در دل افراسیاب رشد می‌دهد که این امر منجر به قتل سیاوش می‌شود.

۲-۱۲-۷- شخصیت داستان از نظر روان‌شناسی: از لحاظ روان‌شناسی او دارای شخصیتی تحقیرشده است که برای جبران آن حس حقارت، دست به اعمال خلاف‌اخلاق



می‌زند و با ریاکاری و غمازی‌های بسیار در صدد خراب‌کردن شخصیت سیاوش و ایجاد دشمنی بین برادرش و سیاوش برمی‌آید.

۱-۱۳-۲- داستان کیخسرو

کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس است که پس از مرگ سیاوش به دنیا می‌آید، کیخسرو در کودکی با پادرمیانی پیران، وزیر افراسیاب، از مرگ نجات می‌یابد. کیخسرو تا سن ده‌سالگی در بیابان همراه یک چوپان زندگی می‌کند؛ اما از این پس هوس شکار و اسب‌سواری دارد و چوپان به پیران شکایت می‌کند که از نگهداری او ناتوان است. افراسیاب برای آنکه از بابت کیخسرو مطمئن شود، او را به حضور می‌طلبد و از او سوالاتی می‌کند تا میزان درایت و شعور او و در نتیجه میزان خطرناک‌بودنش را بسنجد؛ اما کیخسرو، با سفارش پیران، خود را در برابر او به حماقت و دیوانگی می‌زند و جواب‌های بی‌ربط او به سوالات افراسیاب، موجب رضایت او می‌شود و دیگر در پی پیگیری کار او بر نمی‌آید. بدین ترتیب کیخسرو در کنف حمایت پیران رشد می‌کند تا اینکه "گیو" مأمور یافتن او در توران می‌شود. گیو، کیخسرو و مادرش فرنگیس را به اتفاق اسب سیاوش، یعنی شبرنگ، به ایران می‌آورد و کیخسرو بر تخت حکومت می‌نشیند. پس از مدتی در صدد گرفتن انتقام خون پدر برمی‌آید و به توران حمله می‌کند و در همه جنگ‌ها سفارش اکید به دوری از پیران و آسیب‌نرسیدن به او در رأس همه دستوراتش است. سرانجام جنگ دوازده‌رخ پیش می‌آید که پیران در آن جنگ به دست "گودرز" کشته می‌شود و این مرگ بسی اندوه را برای کیخسرو در بر دارد. کیخسرو افراسیاب را که پدربزرگ مادری‌اش است و برادرش گرسیوز را پیدا می‌کند و به انتقام مرگ پدرش می‌کشد و بعد از انجام کار جنگ، تصمیم به کناره‌گیری از حکومت دارد، او "لهراسب" را به جای خویش بر تخت می‌نشاند و سیستان و کابل را به رستم واگذار می‌کند و خود به البرزکوه می‌رود. در آنجا به اتفاق یارانی که همراهش رفته‌اند، در طوفان و کولاک برف نهان می‌شوند. او به دلیل کناره‌گیری از حکومت و بی‌توجهی به دنیا، پادشاه عارف شاهنامه به شمار می‌آید. به‌علاوه اینکه او تنها شاهی است که در شاهنامه از "جام جهان‌نما" استفاده می‌کند و بیژن را در چاه اسیر می‌بیند و رستم را برای نجات او می‌فرستد.

۲-۱۳-۲- شخصیت اصلی داستان از نظر روایی: کیخسرو.

شخصیت‌های فرعی داستان از نظر روایی: افراسیاب، پیران، سیاوش، فرنگیس.

۳-۱۳-۲- حالات شخصیت داستان از نظر تحول: پویا؛ زیرا کیخسرو پس از به حکومت رسیدن، در پی انتقام‌گیری است و به خون‌خواهی پدر، افراسیاب و گرسیوز را می‌کشد؛ اما ناگهان از حکومت کناره می‌گیرد و تغییر رویه می‌دهد و به شکل مبهم و عارفانه‌ای در توفان نهان می‌شود.

۳-۱۳-۴- حالات شخصیت داستان از نظر ساختار و بافت: شخصیت کیخسرو نمادین است؛ زیرا که او نماد اشخاص و شاهان خیرخواه است که به کسی که با او دوستی کرده و دشمنی نداشته، آزاری نمی‌رساند و نسبت به زیردستان نیز با احترام و ملائمت برخورد می‌کند.

۳-۱۳-۵- شخصیت‌های داستان از لحاظ کارکرد: شخصیت‌های پس‌زمینه: پیران، افراسیاب، فرنگیس، رستم، توس، سپاه ایران و توران.

۳-۱۳-۶- حالات شخصیت داستان از نظر خصلت درونی: شخصیت او جامع است؛ زیرا در هر کاری مطابق با آنچه پیش‌می‌آید تصمیم می‌گیرد و اقدام می‌کند و با تمام وجوه شخصیتی در داستان حضور دارد؛ هم پادشاه است هم جنگاور و عارف.

۳-۱۳-۷- حالات شخصیت داستان از لحاظ صفات: کیخسرو دارای شخصیت سفید است؛ زیرا در طول زندگی سعی کرده با عدالت بسیار رفتار کند.

۳-۱۳-۸- شخصیت‌های متضاد در داستان: افراسیاب، گرسیوز، کاووس؛ زیرا هر سه نفر زیاده‌طلب و خودخواه بودند که برای حرص خود به بسیاری از کارهای ناشایست اقدام کردند.

۳-۱۳-۹- شخصیت داستان از نظر روان‌شناسی: کیخسرو نوع دوست و امیدوار است؛ زیرا مثلاً هنگام حرکت سپاه ایران به طرف توران به فرماندهی "توس"، به او سفارش می‌کند که از نزدیک قلعه‌ای که متعلق به برادرش، "فرود"، فرزند جریره است، عبور نکنند تا هیچ‌گونه درگیری پیش‌نیاید (اگرچه توس به این توصیه عمل نمی‌کند) و یا در جنگ دوازده‌رخ، بارها به "پیران" پیشنهاد رفتن به ایران را می‌دهد تا در امان باشد و در جنگ‌ها سفارش اکید دارد که به غیرنظامیان آسیبی نرسد.

۳- نتیجه‌گیری

از بررسی داستان‌های مختلف شاهنامه به نتایج زیر دست می‌یابیم:



- ۱- فردوسی در همه داستان‌ها جنبه‌های مختلف شخصیت‌ها را به دقت پیش برده، تا بدانجا که هر داستان کاملاً طبیعی جلوه می‌کند.
- ۲- در هر داستان، برای پیشبرد پیرنگ، شخصیت‌های متضاد روبروی یکدیگر قرار می‌گیرند.
- ۳- تغییرات افراد از لحاظ ایستا و پویا بودن و ساده و جامع‌بودن، دقیقاً مطابق با واقعیت است؛ یعنی رفتار هر شخصیت می‌تواند در عالم بیرون، همان رفتار درون داستان باشد.
- ۴- پردازش شخصیت‌ها از جهت مستقیم و غیرمستقیم، بر اساس نیاز داستان است؛ و در بیشتر موارد، به دلیل پویایی حماسه، از شخصیت‌پردازی غیرمستقیم و تصویرسازی استفاده شده است.
- ۵- از بررسی روان‌شناسی شخصیت‌ها نیز به دقت فردوسی در ظرافت‌های پرداخت شخصیت‌ها پی‌می‌بریم که حالات روانی دقیق و باملایمت و بدون حذف یا اضافه کردن‌های بی‌مورد به پیش می‌روند. مانند توصیف کینه و بدخواهی گرسیوز که گام‌به‌گام بیان می‌شود.

۵- منابع

- براهنی، رضا. (۱۳۶۲)، *قصه نویسی*، چاپ سوم، تهران: نشر نو.
- پراین، لارنس. (۱۳۸۷)، *تأملی دیگر در باب داستان*، محسن سلیمانی، چاپ هفتم، تهران: سوره مهر.
- پروچسکا و نورکراس. (۱۳۸۵)، *نظریه‌های درمانی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ سوم، تهران: رشد.
- شفیع‌آبادی، عبدالله. (۱۳۸۶)، *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*، چاپ سیزدهم، تهران: نشر دانشگاهی.
- فتاحی، حسین. (۱۳۸۶)، *داستان، گام‌به‌گام*، چاپ اول، تهران: حریر.
- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۱)، *درباره نقد ادبی*، چاپ چهارم، تهران: قطره.
- فورستر، ای. ام. (۱۳۸۴)، *جنبه‌های رمان*، ابراهیم یونسی، چاپ پنجم، تهران: نگاه.
- فیست، جیس. (۱۳۸۴)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.

- قدیمی، فاطمه. (۱۳۸۸)، شخصیت‌پردازی در یک رمان و دو مجموعه کوتاه منیرو روانی‌پور، خراسان: نشر دانشگاه پیام‌نور.
- کاموس، مهدی. (۱۳۹۰)، کارکرد شخصیت‌های فرعی در جهان داستان، تهران: ارسباران.
- محبی، جواد. (۱۳۸۷)، بررسی شخصیت‌ها در داستان، تهران: ناشر داستان.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶)، ادبیات داستانی، چاپ سوم، تهران: سخن.
- (۱۳۷۶)، عناصر داستانی، چاپ سوم، تهران: سخن.
- کریمی، یوسف. (۱۳۸۵)، روان‌شناسی شخصیت، چاپ یازدهم، تهران: موسسه نشر ویرایش.
- یآوری، جواد. (۱۳۷۴)، روان‌کاوی و ادبیات، دو انسان، دو جهان، تهران: تاریخ ایران.